

سوداگران فقر ملل

فرهنگ قاسمی



آنچه از مناسبات سیاسی و اقتصادی جهان امروز استنباط می شود اینست که جای حقوق را منافع گرفته است. این در حالی است که بسیار از رعایت حقوق و دفاع از آن گفته و نوشته می شود.

منافعی که از امکانات معیشتی توده های مردم در چهارگوشه دنیا می کاهد و به سلطه سرمایه و سرمایه داران بزرگ و بانک های فعال در سطح جهانی می افزاید. آنان هستند که از حقوق ملت ها برای منفعت خود بهرمنند می شوند. در تاریخ چند قرن اخیر همیشه بانک و پول نقش مهمی در امور دولت ها و ملت ها بازی کرده است. گاهی باعث ایجاد جنگ ها شده و زمانی جنگ ها را به منفعت خود به شکست یا پیروزی رسانیده است. اما در این دوران نقش آنان بر اثر تقسیم کیفی نیروی کار جهانی و دست اندازی در ثروت های مادی و غیر مادی و انتظاماتی که در اثر آن در نظم جهانی به وجود آورده بیش از پیش افزایش یافته است. بطوریکه تصمیمات دولت ها بدون توافق قبلی آنان بی نتیجه است.

در این میان موسسات کوچک و متوسط که هر روز از تعدادشان کاسته می شود اگر چه از تلاش در روابط صنعتی و تجاری خود متمتع می گردند، اما اینان نیز در نهایت امر برای منافع آنان، یعنی سرمایه داران بزرگ و بانک ها تلاش میکنند. چرا که اگر غیر از این کنند نابودند.

حاکمیت ها چه دموکراتیک و چه غیر آن، واسطه این معاملات نابرابرند و به شکل سوداگران قانونی قدرت سیاسی، به جبر قانون بازار جهانی، دامنه مصرف را گسترش می دهند و با چاپیدن ثروت مردم ها فقر می آفرینند. فقری که تنها مادی نیست. فاجعه بزرگ تر در ابعاد رشد فقر معنوی ملت هاست که این سیاستگران مدعی اداره جامعه بشری معماران آن هستند.

در این میان دموکراسی ها به دیکتاتوری ها فخر می فروشند که منتخب ملت اند. اما چه سود از این انتخابات های دموکراتیک اگر برای درمان درد های جامعه نباشد. این منتخبین از صندوق های رای در می آیند، حکومت می کنند و کنار می روند، گروه دیگری می آید و می رود و بدین گونه این دور تسلسل تکرار می شود. اما هیچ اتفاق مهمی در جهت بهبود معیشت مردم صورت نمی گیرد. مگر اینکه جامعه فاخری

براندام حقوق ملت ها پوشانیده می شود که هیکلی بی محتوی دارد و آلوده و نا پاک می باشد.

در آنسوی کانت و روسو و لاک، حاکمیت های استبدادی چه مذهبی و چه غیرآن، با خشونتی آشکار نیزخدمتگزار آنان هستند، آنانی که حقوق ملت ها را فدای منافع خود می کنند و بازار "کاپیتال" را گرم نگه میدارند و هر از چندی از حاکمیت های دموکراتیک توسری می خورند و به نام دیکتاتور و مستبد و جنایتکار بشریت به زباله دان ها انداخته می شوند.

در هر صورت بحران های امروز جهان چه ورشکستگی دولت ها که یونان نمونه آشکار آنست، چه سیاست های ایجاد جنگ های منطقه ای بویژه دز خاورمیانه که داعش زائیده آنست، همینطور فاجعه ننگین بی خانمانی و پناهندگی بی سابقه مردمان بی گناه و بی پناه، که اقیانوس ها و سیم خاردار ها گواه آنند همه و همه نتیجه منطقی این اوضاع و احوال است. در این گذار آنچه مانده و آنچه می ماند کاپیتال است و بانکداری و حاکمیت پول با تمامی خشونت و بی رحمی تاریخی اش. در واقع این وحشی گری مدرن و شقاوت دامنه دار، آن استبداد وابسته و آن دموکراسی مسخ شده سوداگران فقر ملت ها و ذلیل شدن بشریت اند.

جمعه ۱۳ شهریور ۱۳۹۴ - ۴ سپتامبر ۲۰۱۵

توافق هسته ای و پیامدهای آن

گفتگوی رادیو سپهر با مهرداد درویش پور

[این برنامه را مشاهده کنید](#)

تلاشی برای روشنتر کردن جایگاه جنبش سوسیالیستی ایران

فرامرز دادور

سالهاست که فعالان راه سوسیالیسم و مدافع مطالبات آزادیخواهانه و عدالتجویانه مردم، بویژه توده های زحمتکش با این سوال مرکزی روبرو هستند که آیا چگونه و با اتخاذ چه نقشه راه و تاکتیکهای هدفمند، میتوان بطور موثر در راستای ایجاد تغییرات بنیادی سیاسی و اجتماعی در ایران دخالت نمود.

در میان برخی از فعالان چپ، ایجاد همگرایی اصولی در میان جنبش و در نتیجه برخورداری از پایگاه اجتماعی (قدرت سیاسی) و توانمندی نظری/برنامه ای، فرایند اصلی را در جهت تحقق رسالت فوق تشکیل میدهد. طی حرکتهای مرتبط با مسیر ناهموار اتحادها، عمدتاً دو طیف ملقب به چپ سوسیال دمکرات و چپ رادیکال سوسیالیستی درگیر تلاشهای متعددی بوده اند. در بین خطوط قرمزی که ظاهراً این دو کمپ را از هم مجزا نگه داشته، اعتقاد به محوریت مبارزه طبقاتی و چگونگی برکناری جمهوری اسلامی تعیین کننده هستند. در خطوط زیر به برخی از موانع بازدارنده موجود در میان طیفهای گوناگون نظری چپ در مقابل انسجام یافتگی ضرور در صفوف تشکل های چپ پرداخته میشود.

در میان دمکراتهای سوسیالیست، خط فکری غالب (ب.م. خطوط برنامه پیشنهادی برای پروژه وحدت چپ) بر این است که سرمایه داری مدرن در جهان، بخشا بخاطر "کاربست تکنولوژی پیشرفته"، حامل پیشرفت در حیطه جامعه مدنی و "پذیرای تنظیم کننده های مختلف اجتماعی و سیاسی" و باعث تقویت طبقات متوسط/بینابینی و ارتقاء در توانائی چالش از طرف "جنبشهای دمکراتیک" گردیده است. از این منظر، در عین حال نابرابری ها و "شکاف طبقاتی" شدت پیدا نموده است و چپ میباید همواره "مخالف و ناقد مناسبات سرمایه داری" بماند. اما در جامعه بسته و سنتی ایران، معضل اساسی شکاف بین "سنت و تجدد" بوده و "شکاف اقتدارگرایی و دمکراسی جایگاه گرهی در بین شکافهای اجتماعی و تحولات سیاسی پیدا کرده" و "گسترش طبقه متوسط" که خواست آن "تامین آزادی و استقرار دمکراسی" میباشد زمینه ساز ظهور "جنبش اعتراضی.. از بطن انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری در سال ۱۳۸۸"

بوده است. در این سالها جنبش کارگری نیز به مثابه یک جنبش "دمکراتیک و تحول طلب" وارد عرصه مبارزات شده است. بر اساس این تحلیل سیاسی، "طبقات مدرن جامعه، جنبشهای اجتماعی و نهادهای مدنی و نیروهای سیاسی آزادیخواه" نیروهای تشکیل دهنده اجتماعی برای ایجاد تحول در راستای "جامعه مدرن" میباشند. از این نظرگاه، در عرصه برنامه اقتصادی، هدف اصلی میباید عمدتاً تلاش در جهت "رشد بخش مولد اقتصاد، سرمایه گذاری و کاربست تکنولوژی جدید، کاهش هزینه های تولید"، افزایش "نظارت بر بازار و کنترل افسار گسیختگی سرمایه های بزرگ" و ایجاد "پیوند با اقتصاد جهانی" از طریق "تلفیق ساز و کار برنامه ریزی دولتی و بازار" بوده، موجودیهای بنیادها "در اختیار دیگر بخشهای اقتصادی کشور قرار گیرند".

بررسی اجمالی بر روی این دیدگاه به مسایل سیاسی/اجتماعی در حله اول، جدا از اینکه حاملان آن چگونه فکر میکنند، این است که پیشرفت در مسیر آزادی و عدالت اجتماعی و نهایتاً نیل به سوسیالیسم مورد نظر در گروه مجموعه فعالیتهای آزادیخواهانه و عدالتجویانه جاری در میان جنبشهای مردمی است که طی دمکراتیزاسیون تدریجی و در امتداد یک مسیر "تحولگرا" به ایجاد فضای معتدل سیاسی و سپس کاهش در شکاف های اجتماعی/اقتصادی منتهی میگردد. این خط فکری، پیشرفت در جهت مناسبات انسانیتراقتصادی/اجتماعی را نه در انفصال اساسی ("نه از طریق انقلاب سوسیالیستی") از سرمایه داری حاکم، بلکه در ذوب ("افول سرمایه داری") و همزمان جابجائی تدریجی آن (طی یک "برنامه ریزی اجتماعی سنجیده") با سازندگی جامعه دیگری (سوسیالیسم) انجام پذیر میدانند. این دیدگاه به وجود تضاد بین کار و سرمایه و بیگانگی کامل بین جامعه ای سازمان یافته بر اساس روابط غیر کالائی برای توزیع قدرت و ثروت با سیستمی مبتنی بر قانون ارزش و مناسبات کارمزدی کم بها داده، تصور میکند (و یا به آینده محول میکند) که میتوان بدون ایجاد تغییرات بنیادی در شیوه تولید و سازماندهی اقتصادی/اجتماعی به جامعه عاری از استثمار و ستمهای اجتماعی دست یافت. این خط فکری هنوز (حداقل برای دوره نامعلوم گذار) مبلغ پیشرفت یک اقتصاد سرمایه دارانه "شفاف"، "رقابتی، پویا" و در پیوند با اقتصاد جهانی" بوده، خواستار نظارت از جانب "مجامع صنفی و سازمانهای غیر دولتی" (احتمالاً منظور بخشهای خصوصی است) میباشد. در عرصه مقابله با جمهوری اسلامی نیز، طبق این نظر، "ارکان استراتژی سیاسی" چه میباید عمدتاً حول

محور "سازمانیابی گروه های اجتماعی، تقویت نهادهای مدنی.. و اتحاد نیروهای جمهوریخواه.. برای استقرار جمهوری دمکراتیک و سکولار" تدوین گردد. شعار "انتخابات آزاد" و تامین حقوق مدنی میبایست در محور مطالبات جنبش آزادیخواه و "نیروهای مخالف و منتقد" قرار گیرد. در واقع آنچه که به اختصار میتوان از تحلیل ها و راه کارهای این نظرگاه ارزیابی نمود، نشان از ایجاد تشکلی سیاسی است که در عین اعتقاد به عبور از نظام جمهوری اسلامی و انتقاد به مناسبات استثماری سرمایه داری، مبارزات سیاسی را بر محور حرکت تدریجی (اصلاح طلبانه) تمرکز نموده، ظهور هر نوع حرکت انقلابی (رادیکال) را در عرصه های سیاسی/اقتصادی/اجتماعی نادرست و حتی مخرب ارزیابی میکند. واقعیت این است که این تفکر به رغم اینکه به سرمایه داری به مثابه "آخرین نظام اقتصادی-اجتماعی" نمی نگرد، اما خط سیر سیاسی آن، با تاکید بر اتخاذ یک استراتژی کاملا اصلاح طلبانه و نفی انقلاب (تغییر بنیادی) چه در شکل دمکراتیک سیاسی و چه در شکل اجتماعی، بهر حال در مقطعی در تقابل با نظرگاه رادیکال سوسیالیستی قرار میگیرد.

در طرف دیگر، نظرگاه رادیکال سوسیالیستی (ب.م منشور موسسان) معتقد به ارائه مجموعه بدیل های انقلابی و در عین حال پراگماتیک، از همین زمان، در مقابل سیستم سرمایه داری است که اساس آن را "مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید"، کنترل/مدیریت جمعی و دمکراتیک کارگران/زحمتکشان بر ارکان اصلی اقتصاد و بر مکانیسم تصمیم گیری جهت توزیع اضافه ارزش اجتماعی تشکیل میدهد. تنها تحت مدیریت و نظارت زحمتکشان و توده های مردم بر امور اقتصادی/اجتماعی و اتخاذ سیاستهای اقتصادی معطوف به "تبعیت بخش خصوصی و ساز و کار بازار از ... منافع عمومی جامعه" است که میتوان در جهت سوسیالیسم گام های جدی برداشت. البته، لازمه نهادینه شدن آن، استقرار دمکراسی به مفهوم "حاکمیت مردم" میباشد که آن هم تنها پس از برچیدن سرمایه داری متکامل میگذرد. در واقع نیل به سوسیالیسم واقعی (مشارکتی)، میبایست از همان اوان پیروزی انقلاب و بر روی اولویت دادن به برنامه ریزی در جهت "مشارکت و تحقق اراده مردم نه فقط در سیاست بلکه در تولید و برنامه ریزی اقتصادی" است که تامین میگذرد. در مورد استراتژی سیاسی، نیز از منظر چپ رادیکال سوسیالیستی، با پایان دادن به کلیت جمهوری اسلامی و برقراری ساختار دمکراتیک جمهوری (حکومت قانون برآمده از حق رای عمومی) و در صورت توانمندی جنبش سوسیالیستی و دخالت آگاهانه و سرنوشت ساز از طرف توده های مردم

در امور جامعه است که زمینه های اجتماعی برای استقرار سوسیالیسم ایجاد میگردد. این دیدگاه، در نفی تمامیت نظام استبدادی و سرمایه داری حاکم، بر این باور است "که هیچ تغییر بنیادی و پایدار با شرکت در انتخابات فرمایشی، انجام نمیگیرد". بیان این اندیشه که "رهائی زحمتکشان امر مستقیم خود آنها است" به هیچ وجه نافی اتخاذ این استراتژی مبارزاتی درست از سوی چپ رادیکال نیست که در راستای "شکل گیری یک اپوزیسیون مردمی با اعتبار و دارای یک آلترناتیو دمکراتیک ساختاری" و در همراهی "هدفمند در همراهی با مبارزات بحق طلبانه، محرومان، کارگران، زنان، جوانان و ملیت ها"، در وحله اول به انجام انقلاب دمکراتیک سیاسی و ضرورت حمایت از "یک دولت انتقالی" برای "هدایت دمکراتیک جامعه با هدف برگزاری انتخابات آزاد برای تشکیل مجلس موسسان به منظور تدوین قانون اساسی جدید و تصویب آن از طریق مراجعه به آرای عمومی"، معتقد نباشد. از این منظر در صورت همه گیر شدن شناخت عمومی به ضرورت ایجاد دگرگونی انقلابی، توده های مردم حق دارند و اصولی هم است که به رغم تلاشهای مسالمت آمیز آنها در پروسه قیام علیه استبداد و ناعدالتی، در صورت لزوم از "همه اشکال مبارزه برای دفاع از خود در برابر تهاجمات رژیم دفاع" استفاده نمایند.

همانطور که در این خطوط اشاره گردید بین این دو بینش سوسیالیستی اختلافات جدی وجود دارند که بدون بررسی ها و توضیحات بیشتر از طرف فعالان در هر دو طیف، مشکل بتوان به سطحی از دیدگاه های مشترک و پایدار برای همکاری اصولی، در زیر پوشش یک تشکل واحد دست یافت. برای چپ رادیکال، ایجاد مناسبات سوسیالیستی از زمان حاضر شروع میشود و در مرکز آن اعتقاد به اصل توزیع مایحتاج معیشتی و خدمات اقتصادی/اجتماعی بر اساس نیاز انسان و نه توانائی مالی وی میباشد و در مراحل مختلف پیشرفت اجتماعی به سوی جامعه مورد نظر، ضوابط و نهادهای گوناگون اجتماعی (ب.م. دولت، قانون، پارلمان، انتخابات، حزب، سیستم های آموزشی/بهداشتی و فعالیتهای اقتصادی)، با درجات متفاوت، هنوز از نقش تاریخی سازنده برخوردار هستند. برای مثال، طبق این نظرگاه، هنوز برای دوران نامعلومی، به نهادهای حکومتی (مجالس قانونگذار و شوراهای اجرائی سراسری و محلی) برای مدیریت اداری دمکراتیک، برابرگونه و عادلانه جامعه نیاز است. در اینجا استنباط از حکومت به این مفهوم است که به مثابه یک پدیده اجتماعی محل تلاقی مجموعه پروسه های اجتماعی بوده، مکانیسمهای اداری آن تحت نفوذ منافع اقتصادی/سیاسی طبقات حاکم (امروزه سرمایه های بزرگ) قرار

میگیرند. اما طی انقلاب و دوران انتقال، وجود جنبشهای قدرتمند مردمی که با شناخت از ماهیت استثمار و ناعادلانه سرمایه داری، آگاهانه، گزینه انسانیتر دیگری یعنی سمتگیری سوسیالیستی را در عرصه های اقتصادی/اجتماعی انتخاب کنند، مفید است که از اهرم های حکومتی و موازین و ظرفهای سیاسی تجربه شده در تاریخ بشریت نیز برای اداره دمکراتیک و مدیریت عادلانه برای توزیع ارزشها و ثروت جامعه استفاده گردد. این درک معتقد به نهادینه شدن موازین قانونی برای رعایت حقوق دیگر اندیشان و وجود پلورالیسم در حیطه تفکر و نهادهای سیاسی/اجتماعی، با تفکری در بین چپ که عمدتاً برای اعمال دیکتاتوری از طرف "حکومت پرولتری" (در واقع حکومت ایدئولوژیک تک حزبی) رسالتی تعیین کننده جهت هدایت جامعه به سوی سوسیالیسم میبیند، متفاوت است. در جامعه دمکراتیک مورد نظر این خط فکری، توده های مردم (که اکثریت کارگران و زحمتکشان را تشکیل میدهند) در صورت نیل به شناخت و ذهنیت لازم از ضرورت بدیل سوسیالیستی است که در جایگاه ها و مسئولیتهای سرنوشت ساز سیاسی/اجتماعی و فارغ از وجود قشر زائد بوروکراتیک به ساختن یک جامعه واقعا دمکراتیک و عادلانه میپردازند.

این استنباط رادیکال-دمکراتیک از ساختار سیاسی/اجتماعی در میان جنبش سوسیالیستی، مسئولیت اداره و هدایت جامعه را همواره حق توده های مردم دانسته و بر این اعتقاد است که گرچه برای دوران های معین، تا مرحله بالاتر سوسیالیستی، هنوز به موازین قانونی دمکراتیک و نهادهای حکومتی پاسدار آنها ("جمهوری دمکراتیک غیر متمرکز") برای اداره جامعه نوین و از جمله موسسات استراتژیک صنعتی، امورات آموزشی، بهداشتی، انتظاماتی و دیگر نیازهای پیچیده تر اقتصادی/اجتماعی و در واقع جهت نظارت دمکراتیک و قانونمند بر روند تولید و توزیع ثروت ایجاد گشته و سازماندهی انسانی جامعه، نیاز است اما از همان ابتدا تاکید دارد که در هر فرصت، چه قبل و یا بعد از پیروزی انقلاب دمکراتیک و اجتماعی، خود گردانندگان چرخ اقتصاد در مصدر اداره امور قرار گرفته، کنترل مسئولیت پذیر کارگری در محیط کار و زندگی و در راستای اهداف برآمده از برنامه ریزیهای سراسری و محلی، تحت هدایت و نظارت نهادها و کمیته های انتخابی (مجالس، انجمن ها، کمیته ها، غیره) خود کارگران و زحمتکشان، برقرار گردد. این خط فکری، سیاست حمایت از پیشرفت کنترل شده اقتصاد سرمایه دارانه و تنها اکتفا به مهار "سرمایه های بزرگ" و نظارت بر فعالیتهای اقتصادی "دولتی و بازار" را در محدوده مطالبات جنبش سوسیالیستی

نمی‌بینند. در واقع، از منظرِ استراتژیکِ بدرستی تاکید می‌کند که مبارزه برای دموکراسی و سوسیالیسم جدا ناپذیر است و از ورایِ یک نگاه جامع به سیر تحولاتِ اجتماعی، سوسیالیسم به مثابهِ ایستگاهی در مسیرِ تکاملِ انسانیِ جامعه تنها با تعمیقِ دموکراسیِ هدفمند در عرصه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، دست یافتنی می‌باشد. خیال پردازی نخواهد بود اگر که در پروسه گسترشِ دموکراسی، اشکال حکومتی نیز برای توده های مردم (پرولتاریا) هرچه بیشتر خصلتِ غیر متمرکز و شبکه ای یافته، به تجمع های محلی مانند کمیته ها، انجمن ها و شوراها و نه دیگر منحصر پارلمان و کابینه دولتی، تبدیل گردند. در آنصورت، در چارچوب دموکراسی مستقیم و مشارکتی، فعالان و مدافعانِ سوسیالیسم در جایگاه مسئولیتِ برآمده از قدرتِ (پشتوانه) مردمی، حاکمیتی بسیار دمکراتیک را برقرار می‌کنند. در واقع مهمترین شاخص تعیین کننده در تفاوتِ بین این دو نگاه به چشم اندازِ ایجادِ سوسیالیسم در اعتقادِ به ممکن دیدن و پیشاپیش در هر سطحی، آغازِ ایجادِ دگرگونیهای اساسی در راستای نیل به جامعه سوسیالیستیِ خود مدیریت یافته و خود گردان است. در صورت تشکیل یابی سوسیالیستها حول استراتژی رادیکال مبارزاتی علیه نظام فقهاتی و سرمایه داری جمهوری اسلامی و ارائه برنامه های غیر سرمایه دارانه برای سازندگی جامعه نوین و در ائتلافِ تاکتیکی و در عین حال اصولی با بخشهای مردمی اپوزیسیونِ واقعی است که زمینه های سیاسی برای انجام انقلاب دمکراتیک بوسیله توده های مردم تسهیل پیدا میکند. وگرنه ایجاد وحدتِ تشکیلاتی در میان طیفهائی از چپ که حاملِ استراتژی مبارزاتی و طرح های برنامه ای کاملاً متفاوت و حتی از منظرهائی متضاد با هم باشند، به پیشبرد موثرِ امر انقلاب در ایران کمک نمی‌کند. شاید تداوم دیالوگ در این باره مفید واقع گردد.

مذاکرات هسته‌ای بین ایران و شش

قدرت جهانی در وین



هشتمین دور مذاکرات هسته‌ای در چه شرائطی آغاز شد؟

فرهنگ قاسمی

هشتمین و به قولی آخرین دور از مذاکرات هسته‌ای بین جمهوری اسلامی و کشورهای پنج به اضافه یک برای نگارش متن توافقنامه ای جامع بر تعهدنامه ایران و گروه ۱+۵ از صبح امروز (چهارشنبه ۲۷ خرداد ۱۳۹۴ - ۱۷ ژوئن ۲۰۱۵) در سطح معاونان وزیر، در شهر وین اتریش آغاز شد. طرفین پایان ماه ژوئن، برابر با دهم تیرماه را به عنوان مهلت نهائی دستیابی به توافق تعیین کرده‌اند.

این مذاکرات در شرایطی انجام می‌شود که از چند هفته پیش از آغاز آن "اپوزیسیون" طرفدار دولت دروحنی که تحت عنوان اصلاح طلبان شناخته شده اند بر این عقیده پامی فشارند که در خلال مدت مذاکرات همه اپوزیسیون باید نسبت به آنچه که در ایران می‌گذرد سیاست سکوت پیشه کند و دم فروبندد تا موقعیت ایران در مذاکرات تضعیف نشود. اما از نظر من شناخت و پرداختن به شرائطی که در آن این مذاکرات شروع می‌شود برای تشخیص روند و انتظاراتی که از نتیجه آن میتوان داشت کمک می‌کند تا با توجه به داده های عینی هر یک از ایرانیان علاقمند به آینده میهن با توجه به آرمان خود و تجربیاتی که اندوخته اند و سطح شناخت و منطق عقلانی که دارند در مورد این رژیم قضاوت کرده و انتظارات خود را با توجه به واقعیت ها تنظیم کنند.

این مذاکرات در شرایطی شروع می‌شود که فضای خفقان نسبت به دگراندیشان و مخالفان جمهوری اسلامی در داخل کشور به شدت بالا گرفته و زندان‌ها از روزنامه‌نگاران و خبرنگاران وکلای دادگستری نویسندگان و شاعران و هنرمندان مملو می‌باشد.

این مذاکرات در شرایطی انجام می‌شود که نه تنها نسبت به مطالبات کارمندان و معلمین و کارگران در سراسر کشور اهمیتی داده نمی‌شود بلکه اجتماعات آنها قدغن گردیده دفاتر سندیکاها و انجمن‌های صنفی بسته شده و نمایندگان اصناف مختلف یا به شدت تحت نظر قرار دارند و یا با تهدیدات مختلف هر گونه اظهار نظر از آنها گرفته شده و یا در زندان‌ها به سر می‌برند.

این مذاکرات در شرایطی انجام می‌شود که ایران در اثر تحریم‌ها در یکی از بدترین موقعیت‌های اقتصادی قرار گرفته و بخش بزرگی از کارفرمایان خصوصی و دولتی قادر به پرداخت دستمزد و حقوق کارمندان و کارگران و به‌طورکلی شاغلان ایرانی نیستند.

این مذاکرات در شرایطی انجام می‌شود که تولیدات داخلی ایران به حداقل رسیده و مایحتاج مردم به ایران تأمین نمی‌گردد و قیمت‌ها به طور سرسام‌آور بالا رفته و مردم به شکل وحشتناکی در مضیقه به سر می‌برند .

این مذاکرات در شرایطی انجام می‌شود که مافیای سپاه پاسداران و وابستگان به رژیم جمهوری اسلامی ثروت ملت ایران را به نفع خود و خانواده‌های حکومتی به تاراج برده‌اند .

این مذاکرات در شرایطی انجام می‌شود که هزینه مستقیم و غیر مستقیم دست یازیدن به تسلیحات اتمی به بیش از ۶۰۰ میلیارد دلار تخمین زده می‌شود که هیچ بلکه تعهد نامه ژنو به شکلی تنظیم شده است که این هزینه‌های غیر ضروری ادامه پیدا خواهند کرد . جمهوری اسلامی بطور غیر منطقی و از روی لجاجت نمی‌خواهد قبول کند که این اقدام از همان ابتدا روند نادرستی را در پیش گرفته است و باید و به صرفه ملت ایران است که کاملاً تعطیل شود.

این مذاکرات در شرایطی صورت می‌گیرد که از نظر سیاسی هیچ شخص حقیقی یا حقوقی حتی دولت حسن روحانی اختیار تصمیم‌گیری و دخالت در این زمینه را ندارد و همه اختیاراتش دست ولی فقیه و بیت رهبری قرار گرفته است.

این مذاکرات در شرایطی انجام می‌شود که حقوق انسانی و منشور جهانی حقوق بشر و میثاق‌های وابسته به آن نه تنها مورد احترام قرار نمی‌گیرد بلکه تمام کسانی که از این حقوق دفاع می‌کنند یا ناچار به سکوت محض هستند و یا باید تنبیه زندانی شدن را قبول کنند و از حقوق شهروندی خود در راه این مبارزه دست بردارند و به زندان‌های نظام جمهوری اسلامی بیفتند .

این مذاکرات در شرایطی انجام می‌شود که تعداد اعدام‌های روزانه زندانیان سیاسی و غیرسیاسی هر روز افزایش پیدا می‌کند و اعتراضات مخالفین لغو حکم اعدام چه در داخل و چه در خارج کشور هیچ گوش شنوایی ندارد .

این مذاکرات در شرایطی انجام می‌شود که جمهوری اسلامی با تعهدات خود استقلال کشور را بیش از پیش و بطور رسمی به قدرت‌های بزرگ خواهد سپرد تا بقای نا میمون خود را تضمین کند.

این مذاکرات در شرایطی انجام می‌شود که بسیار از ایرانیان آن را با توافقنامه ترکمن‌چای و حتی بدتر از آن مقایسه می‌کنند.

این مذاکرات در شرایطی انجام می‌شود که مردم ایران معتقدند جمهوری اسلامی ایران در این بحران همچون دو بحران بزرگ دیگر حیات بدخیم خود، یعنی مسئله گروگان‌گیری و جنگ ایران و عراق در اثر اشتباهات فاحش و غیرقابل جبران مجبور خواهد شد جام زهر را بنوشد و زیان‌های ناشی از آن به گرده رنجور ملت ستمدیده ایران تحمیل خواهند شد.

این مذاکرات در شرایطی انجام می‌شود که هم‌میهنان ما از امنیت و صلح و پیشرفت فرهنگی و آموزشی و حق دگراندیشی و برخورداری از عدالت و آزادی و دموکراسی و استقلال در چارچوب سرزمین ایران برخوردار نیستند.

این مذاکرات در شرایطی انجام می‌شود که خاورمیانه مبدل به بزرگ‌ترین بازار خرید اسلحه در جهان شده است و تمامی درگیری‌های نظامی در این منطقه حساس تنها در جهت ترویج بازار فروش تولیدکنندگان و بازرگانان اسلحه و جنگافزارهای خانمان‌سوزی خواهد بود که بی‌تردید استقلال و آزادی مردمان آن را مورد تجاوز قرار خواهند داد و حکومت‌های استبدادی و دیکتاتوری را تقویت کرده و در این رهگذر فرهنگ‌ها و تمدن‌های را تخریب خواهد نمود.

این مذاکرات در شرایطی انجام می‌شود که منطقه خاورمیانه در آتش جنگ‌های منطقه‌ای می‌سوزد و قدرت‌های وابسته به سرمایه‌داری جهانی و دست‌نشانندگان آنان مانند مصر، عربستان سعودی و اسرائیل در منطقه به دنبال ایجاد تنظیمات جغرافیائی دیگری در خاورمیانه می‌باشند.

این مذاکرات در شرایطی انجام می‌شود که جنگ شیعه و سنی در تمام کشورهای خاورمیانه به طور وحشتناکی ترویج پیدا کرده و آرامش را از مردمان این منطقه سلب نموده است.

این مذاکرات در شرایطی انجام می‌شود قدرت‌های جهان با تاخیر فراوان تازه به این باور رسیده‌اند که داعش ساخته و پرداخته آنان، نیرویی مخوفی است و مخالفان داعش از جمله باراک اوباما بعد

از یک سال جنگ اذعان میدارد: "ما هنوز استراتژی مشخصی برای مقابله با داعش نداریم" و مدت بسیار کوتاهی است که پی برده اند که داعش استراتژی جنگی خطرناکی را، ابتدا برای خاورمیانه و سپس برای سایر نقاط جهان دنبال می کند، با انگیزه به ایجاد دولت های اسلامی می پردازد و بطورمنظم جنگ را پیش می برد و سازمانی است که درست برنامه ریزی می کند، ساختار سازمانی دقیق و استراتژی جنگی کارآمدی دارد.

آیا در چنین شرایطی باید در انتظار معجزه ای بود؟

چهارشنبه ۲۷ خرداد ۱۳۹۴ - ۱۷ ژوئن ۲۰۱۵

در باره ی پروژه شکل دهی تشکل بزرگ چپ

زمان نتیجه گیری
همراه با تبیینی از چپ رهایی خواه

شیدان وثیق

از آغاز گفتگو های پروژه شکل دهی تشکل بزرگ چپ (۱) دو سال و نیم می گذرد. با پایان یافتن مهلت تعیین شده در نقشه ی راه روند نام برده، اکنون زمان آن فرا رسیده است که از این آزمون تاکنون نافرجام در رسیدن به هدف خود که ایجاد سازمانی جدید از طریق وحدت تشکیلاتی سه سازمان شرکت کننده در پروژه بر پایه مبانی نظری، برنامه ای و تشکیلاتی است، نتیجه گیری کنیم و چشم اندازی برای آینده به دست دهیم.

نگارنده، به سهم و از دیدگاه خود، گامی در این مسیر بر می دارد. در ادامه ی مطلب، تعریفی از چپ رهایی خواه در فلسفه بنیادین آن ارائه می دهیم.

دو بینش ناسازگار

ریشه‌ی مشکلات پروژه را می‌توان به طور عمده در ناسازگاری دو بینشی دید که خود را به صورت دو روند متفاوت و غیر قابل جمع در یک سازمان واحد سیاسی نمایان می‌سازد. این دوگانگی را ما در جریان بحث‌ها و کنفرانس‌های متعدد و در خلال تلاش‌های ناموفق گروه‌های کاری برای تبیین مبانی مشترک مشاهده کردیم. اکنون، در یک ترازبندی کلی، می‌توان مضامین ناسازگاری را در زمینه‌های گوناگون نشان داد. در این میان، پنج زمینه‌ی نظری، سیاسی و تشکیلاتی از اهمیتی تعیین‌کننده برخوردارند که بر می‌شماریم.

۱- پیوند دو مبارزه یا جدایی آن دو

چپ رادیکال دیوار چینی میان مبارزه برای دموکراسی و مبارزه برای سوسیالیسم در ایران امروز نمی‌کشد. مبارزه علیه سرمایه‌داری برای سوسیالیسم در ایران را به آینده‌ای موهوم نمی‌سپارد. از هم اکنون آن را موضوع و میدان تلاش نظری و عملی خود قرار می‌دهد. ویژگی‌های این مبارزه را - که در ضمن جهانی است - در فرایند پراتیک و با توجه به شرایط مشخص جامعه ایران یعنی حاکمیت رژیم سرمایه‌داری هم‌راه با خودکامگی دین‌سالاری از یک سو و سطح رشد نیروی مادی و آمادگی ذهنی جنبش‌های تغییر دهنده اجتماعی و عوامل (سوژه‌های) آن‌ها از سوی دیگر در نظر می‌گیرد. در این راه، این چپ، چپ سوسیالیست‌رهای خواه، سرمشق یا الگویی راه‌نما و از پیش ساخته ندارد. در عین حال که خود را به طور کامل از تئوری و پراتیک سوسیالیسم سده بیستمی جدا می‌سازد - چه در شکل توتالیتار سوسیالیسم واقعاً موجود که به دیکتاتوری فاجعه‌آمیز حزب - دولت بر مردم و زحمتکشان انجامید و چه در شکل سوسیال دموکراسی که با مدیریت مصیبت‌بار امور سرمایه‌داری خدمت به استمرار این سیستم می‌نماید - مبلغ و مروج آن شکل‌ها و شیوه‌های خودگردانی و خودمدیریتی می‌شود که مردمان تحت سلطه استبداد و سرمایه، به ویژه زحمتکشان، برای اداره‌ی امور خود در محیط‌های کار و زندگی ابداع و خلق می‌کنند.

روند دیگر اما، به بهانه‌ی شکست "سوسیالیسم" آزموده، یا دیگر باوری به آرمان‌های سوسیالیستی ندارد، از مبارزه برای سوسیالیسم در ایران دست برداشته و تبدیل به جریان‌ی دموکرات-لیبرال شده است و یا - در بخشی دیگر - با جدا کردن مبارزه برای دموکراسی از مبارزه برای سوسیالیسم و تحویل این دومی به تحقق اولی چون دو مرحله‌ای مستقل و جدا از هم و در هم‌گرایی با سوسیال دموکراسی جهانی در نظریه و عمل، به گونه‌ای دیگر شریک حفظ و دوام نظم

موجود می شود.

۲- انحلال نظام یا تحول نظام

از یکسو، گذر انقلابی از طریق انحلال (سرنگونی) نظام جمهوری اسلامی ایران در تمامیت آن، از سوی دیگر، تحول رژیم از طریق اصلاحات و استحاله ی آن. این دو نگاه نسبت به گذر از جمهوری اسلامی، دو راه کار یا استراتژی، دو شیوه ی عمل و دو سیاست در ناسازگاری اگر نه در تقابل با هم را به هم راه می آورند.

یکی، چپ رادیکال، جنبش مردمی را برای انحلال کلیت نظام و نهادهای آن فرا می خواند و دیگری از «اصلاحات در هر سطحی استقبال می کند» و از «دموکراتیزاسیونِ نهادها» در نظام استبدادی کنونی سخن می راند. یکی مبارزه با اصلاح طلبانِ مدافع نظام را تجویز می کند و دیگری «هم سویی و هم کاری» با آن ها را. یکی بر جنبش های اجتماعی و انقلابی برای تغییرات بنیادین تاکید می ورزد و دیگری بر «مبارزه پارلمانی، مبارزه در بالا، بهره گیری از تناقضها و شکافهای سیاسی درون حکومتی». یکی بر افشا و تحریم مضحکه های انتخاباتی در رژیم دین سالاری پای می فشارد و دیگری بر «شرکت در کارزارهای انتخاباتی و بهره گیری از فرصت های ممکن». یکی بر شکل ها و شیوه های مختلف جنبش های اجتماعی از جمله قیام و انقلاب تاکید می ورزد و دیگری به تقدیس تنها شکل «مسالمت آمیز و خشونت پرهیز» مبارزه می پردازد.

۳- دموکراسی رادیکال یا دموکراسی لیبرال

میان درک رهایی خواهانه از «دموکراسی» چون «توان مندی مردم» (قدرتِ دِ موُس) که دموکراسی رادیکال یا مشارکتی می نامیم و درک لیبرالی و محدود از آن تمایزی ژرف وجود دارد. تعریف و تبیین مختلف و گاه متضاد از «دموکراسی»، شیوه ها و راه کار های سیاسیِ متفاوت یا متضادی را به هم راه می آورند.

چپ رادیکال، بر دخالت گری مستقیم مردم در تعیین سرنوشت خود از طریق جنبش های اجتماعی شان، مشارکت در کنترل و تصمیم گیری های کوچک تا کلان - سیاسی، اجتماعی و اقتصادی - از سوی مجمع ها، مجلس ها و شوراهای مردمی و زحمتکشی تاکید می ورزد.

روند رفرمیستی اما، بر نهادهای قانونی، کارشناسان، پارلمان و نمایندگان که در فاصله ی بین دو انتخابات تصمیم می گیرند و سیاست می کنند تکیه دارد.

در این جا، مناسبات چپ با قدرت سیاسی و چگونگی ایفای نقش اپوزیسیونی و ضد سیستمی او در هم راهی و هم کوشی با جنبش های دگرگون ساز اجتماعی، جنبش کارگران و زحمتکشان، جنبش زنان، دانشجویان، ملیت ها و جامعه مدنی مطرح است. مناسبت با قدرت و دولت همواره در تاریخ چپ یکی از میدان های اختلاف بزرگ فلسفی، نظری و سیاسی بوده و می باشد. تبیین چگونگی مناسبات با قدرت در تعیین سیاست و سازماندهی مورد نظر - از این که چه نوع سازمان سیاسی (حزب کلاسیک یا سازمان جنبشی و غیره) می خواهیم تا کدام برنامه ی عمل (جنبش اپوزیسیونی یا مبارزه برای قدرت) - از اهمیت به سزایی برخوردار می شود.

چپ اپوزیسیونی همواره سوی به تغییرات اجتماعی از پایین و به ابتکار مردم دارد. همواره روی به رخدادها و جنبش های اجتماعی دارد. با این هدف که مردمان و زحمتکشان خود و به دست خود، از طریق شکل های جنبشی، شورایی یا مشارکتی خود، اداره ی امور و سرنوشت خود را در دست گیرند. شکل ها و شیوه های مدیریت اجتماعی جمعی را به دور از سلطه و «حاکمیت» ابداع و به کار اندازند.

روند قدرت طلب اما همواره روی به بالا و قدرت ها دارد. همواره بر دولت، نهادهای رسمی، احزاب، رهبران، برگزیدگان و به طور کلی «حاکمیت»... برای هدایت، رهبری و مدیریت امور انسان ها تکیه می کند.

ریشه ی بن بست پروژه را در عامل دیگری نیز می توان نشان داد. در مقاومت چپ سنتی برای حفظ سازمان های کهنه و فرسوده خود در برابر ضرورت تاریخی گذر از آن ها. در ذهنیت سخت جانی که هنوز آمادگی نقد و نفی خود را برای ایجاد پدیداری دیگر و نو ندارد. تشکیلات های سنتی (احزاب سنتی) در جهان امروز با بحران نظری، ایدئولوژی، سیاسی و تشکیلاتی ژرفی رو به رو هستند. اینان نه توانایی رشد و گسترش دارند و نه توانایی تأثیر گذاری چندان بر تحولات اجتماعی و سیاسی. مخالفت محافظه کارانه با گذر از تشکلات موجود برای ایجاد وحدتی جدید در تشکلی جدید با نام و نشانی جدید، امروزه بر ذهنیت بخش هایی از چپ ایران سنگینی می کند. این مقاومت واپس گرا تبدیل به مانعی بزرگ و جدی در جنبش چپ برای شکل گیری دگرگونی های مثبت،

صف بندی های جدید، تجزیه های ناگزیر و وحدت های ضرور شده است. وحدت چپ، در صورتی که به لحاظ مبانی نظری و سیاسی مشترک امکان پذیر باشد، تنها می تواند محصول تجزیه ها و ترکیب های جدید باشد که این نیز تنها، با وام گرفتن از هگل، از طریق «نفی-فراروی» (۲) سازمان های سنتی موجود میسر می شود.

چشم اندازی ممکن

پروژه شکل دهی تشکل بزرگ چپ را می توان به هر رو، آزمون و تلاشی ارزشمند در راهِ دراز و بگرنج به سوی شکل گیری چپی دیگر در ایران ارزیابی کرد. در روند بحث ها، کنفرانس ها و تهیه سندهای مختلف در بین فعالین این پروژه، گرایش های نظری و سیاسی مختلف توانستند در رایزنی و چالش با هم، اشتراکات و افتراقات خود را در گستره فلسفی، نظری، راه کاری، برنامه ای و تشکیلاتی ترسیم و مشخص نمایند. در این میان، روند هایی از این پروژه که باورمند به ایجاد چپی رادیکال و سوسیالیستی در مبارزه علیه تمامیت نظام جمهوری اسلامی برای آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی و سوسیالیسم در ایران هستند، با وجود تنوع نظری در میان خود، توانستند، در هم گرایی با هم، در عین حفظ تفاوت های شان، بنیان های نظری و سیاسی مشترکی را به صورت منشوری واحد (۳) تبیین کنند. این منشور می تواند در شرایط کنونی چهارچوب و پایه مناسبی قرار گیرد برای پیش روی به سوی وحدت سازمانی فعالان و روندهای امضا کننده و طرفدار آن.

تعریفی از چپ رهایی خواه در فلسفه بنیادین آن

ما همواره در درازای تاریخ جهانی چپ و سوسیالیسم نه با چپی یگانه یا متحد بلکه با چپ های مختلف و جدا از هم رو به رو بوده و هستیم. پدیداری به نام «چپ» با تعریف، معنا و عمل کردی واحد هرگز در تاریخ وجود نداشته است. چندان چپ امروز در همه ی کشورهای جهان آشکار است و ایران نیز جدا از این قاعده نیست. امروزه، پس از فروپاشی سوسیالیسم واقعا موجود و سقوط سوسیال دموکراسی به لیبرالیسم از یکسو و گسترش جهانی سرمایه داری و سلطه همه جانبه و نابودکننده ی آن بر بشریت و محیط زیست او از سوی دیگر، «چپ» به جریان هایی با بینش هایی متفاوت و متضاد تجزیه و تقسیم شده است. وحدت همه ی این جریان ها در چهارچوب تشکیلاتی واحد ناممکن شده است. امروزه، دوران شکل گیری وحدت های بزرگ حزبی، سازمان ها یا جبهه های بزرگ توده ای به سیاق سده های نوزده و بیست، بنا بر

شرایط تاریخی و تنوع و تکثر دیدگاه‌های مختلف و متضاد در حوزه های فلسفی، نظری، سیاسی و غیره، سپری شده است. اکنون باید پذیرفت که ایده شکل دهی شکل بزرگ چپ در شرایط امروزی، چه در ایران و چه در دیگر نقاط جهان، تصویری واهی است. این تصدیق البته بدین معنا نیست که روندهایی از چپ با بینش‌هایی نزدیک به هم نتوانند با وحدتی پلورالیستی میان خود تبدیل به یک جریان قابل ملاحظه اجتماعی شوند. در این جهت هم چنان باید کوشید و از تلاش در این راه کوتاهی نکرد. اما واقعیت این است که چپ امروز چندان است و اجزای این چندانی در تضاد و رقابت با هم قرار دارند. بخش‌هایی از آن‌ها نمی‌توانند در خانه ای مشترک زیر یک سقف هم زیستی کنند. امروزه حتا در میان احزاب چپ حکومتی در «دموکراسی‌های موجود» تنها می‌توان به هنگام انتخابات دست به ائتلاف‌هایی برنامه‌ای، آن هم موقتی و شکننده، بر سر تقسیم قدرت و کرسی‌های پارلمان زد.

در یک تقسیم بندی کلی، امروزه می‌توان در همه جا و از جمله در اپوزیسیون چپ ایران سه روند ناسازگار اصلی را تمیز داد.

یکی، چپ سنتی است که در چهارچوب بینشی اقتدارگرا و توتالیتر می‌اندیشد و عمل می‌کند. بخشی از این چپ هم چنان در نوستالژی سوسیالیسم واقعا موجود به سر می‌برد. بخش دیگر، با مواضعی گاه رادیکال و گاه در تضادی شدید با دسته اول، در عین حال که با این «سوسیالیسم» مرزبندی می‌کند اما هم چنان خوانشی لنینی از مارکس، مارکسیسم، سوسیالیسم و به طور کلی «سیاست» دارد. اینان نیز، هم چون دسته اول، در آخرین تحلیل، به نام طبقه کارگر و حزب راهبر، سیستمی را برای جامعه بشری امروزی تجویز می‌کنند و افقی را در برابر انسان‌ها قرار می‌دهند که بر اقتدار و سلطه‌ی دستگاه حزب - دولت بر مردم و زحمتکشان استوار است. بخش‌هایی از چپ ایران امروز هم چنان در گیر چنین بینشی‌اند.

دومی، نوع دیگری از چپ سنتی است که سوسیال دموکرات یا دموکرات-لیبرال می‌نامیم. این جریان امروزه در همه جا به مجریان و مدیران نظم موجود سرمایه داری جهانی با «سیمایی اجتماعی» تبدیل شده است. در اپوزیسیون ایران، این دسته آشکارا خود را بدین نام‌ها نمی‌خواند اما روندهای اصلاح طلبانه و تحول طلبانه که ویژگی‌های شان را در بالا ترسیم کردیم، در همین سیستم فلسفی، نظری و عمل‌کردی جریان تاریخی‌ای قرار می‌گیرند که با نام و نشان «سوسیال دموکراسی» مشخص می‌شود.

سومی را چپ‌رهای خواه می‌نامیم. این چپ با این که امروزه در ایران و جهان، در شرایط تاریخی کنونی، اقلیتی بیش نبوده و نمی‌تواند باشد، اما در همه جا در حال برآمدن و شکل‌گیری است. این چپِ رادیکال که مبارزه خود را در راستای فرضیه (شرط بندی) کمونیستی قرار می‌دهد، ریشه در رخدادها و جنبش‌های اجتماعی و میدانی برای تغییرات بنیادین و انقلابی دارد. در تعریف و توصیف آن، اشاراتی در بالا کردیم و در جاهای دیگر نیز مطالبی نوشته ایم. در زیر، سه شاخص اصلی و تمیز دهنده چپ‌رهای خواه را در خطوط کلی بازگو می‌کنیم.

۱- مبارزه برای ره‌ایش (سوسیالیسم ره‌ایی خواه)

«سوسیالیسم» سیستم نیست. دولت یا حکومت نیست. حاکمیتِ طبقه‌ای خاص نیست. بلکه فرایندی اجتماعی، ضد سیستمی، جنبشی و دگرسازانه به سوی ره‌ایش (۴) است. با وام‌گیری از مارکس، «دوران تغییر انقلابی از جامعه سرمایه‌داری به جامعه کمونیستی» است (۵). مبارزات مردمان بسیارگونه با ویژگی‌ها و تفاوت‌های شان، در همبستگی و مشارکت با هم، برای ره‌ایی از استثمار، نابرابری‌ها و سلطه‌های گوناگون است. به ویژه ره‌ایی از سه سلطه - ستم اصلی دوران ما است: سلطه - ستم سرمایه و مالکیتِ خصوصی، سلطه - ستم دولت چون قدرتی مافوق و جدا از مردم و حاکم بر مردم و سلطه - ستم ناشی از نابرابری‌ها، تبعیض‌ها و سلب آزادی‌ها در زمینه‌های گوناگون. این مبارزه به معنای نفی سرمایه‌داری است که هم‌اکنون جهانی شده و سلطه‌ی خود را در سراسر گیتی برقرار کرده است. امروزه، تغییر بنیادی وضع موجود در هر جامعه‌ای بیش از پیش وابسته به گسست از مناسبات بازار و سرمایه‌داری با ویژگی‌های خود در هر مکان شده است. فرایند سوسیالیسم ره‌ایی خواه، رشد مالکیت و اقتصاد دولتی نیست، دولت‌سالاری نیست، بلکه پیشروی به سوی الغای مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، تصاحب و کنترل جمعی نیروهای مولده و مدیریت جمعی و مشارکتی نیروهای مادی و معنوی توسط خودِ تولیدکنندگان و کارکنان به صورتی مستقیم و بی‌واسطه است.

این مبارزه در عین حال به معنای مبارزه برای برابری است. ایده ره‌ایی خواهانه برابری چون اساس و هویت اصلی ایده سوسیالیستی در مقابل ایده رقابت افسار گسیخته سرمایه‌داری و قوانین بازار و اقتصاد، در برابر سلسله مراتبی کردن جامعه بر حسب طبقه، حرفه، ثروت، مالکیت، جنسیت، ملیت، مذهب، دانش، کاریدی و فکری... قرار می‌گیرد.

سوسیالیسم در عین حال و ناگزیر امری فراملی، جهانی و جهان‌روا است. امروزه، ساختمان سوسیالیسم در یک کشور به مراتب بیش از گذشته ناممکن می‌شود. سوسیالیست‌های رهایی‌خواه امروزه بیش از پیش، در هم‌سویی و هم‌کوشی با جنبش‌های رادیکال در جهان، می‌بایست به صورتی منطقه‌ای و جهانی برای فراهم کردن شرایط و زمینه‌های برآمدن دنیایی دیگر و سوسیالیستی فکر و چاره‌جویی کنند.

عاملان (سوزهای) مستقیم این مبارزه را نیروهای تغییر دهنده اجتماعی تشکیل می‌دهند. امروزه سلطه‌ی همه‌جانبه‌ی سرمایه - همه‌ی انواع آن و نه فقط سرمایه اقتصادی بلکه سرمایه‌ی سیاسی، دانشی، فن‌آوری، رسانه‌ای، فرهنگی و غیره - نه تنها بر طبقه‌ی کارگر و در مکان تولید بلکه بر توده‌ی بسیارگونه و در مکان‌های گوناگون اجتماعی اعمال می‌شود. این سلطه در عین حال شرایط خودآگاهی، خودسازمان‌دهی جمعی و مبارزه برای رهایی از سلطه را در میان قشرهای وسیع اجتماع فراهم می‌سازد. خودآگاهی ضدسرمایه‌داری و رهایی‌خواهانه و خودسازمان‌دهی اجتماعی می‌توانند حاصل مبارزاتی باشند که در بستر آنها راه‌کارها و طرح‌های نفی ارزش‌های حاکم رایج شوند. در این مبارزات، قشرهایی مختلف - نه تنها کارگران - در میدان‌هایی مختلف - نه تنها در کارخانه و گستره‌ی تولید صنعتی - با نظام و ارزش‌های حاکم در می‌افتند.

۲- مبارزه برای دموکراسی رادیکال

دموکراسی رهایی‌خواه به معنای مداخله مستقیم مردمان در امور خود است. مداخله‌ای بدون واسطه، بدون واگذاری و در صورت ممکن بدون نمایندگی. دموکراسی (و سوسیالیسم)، رشد و تقویت دستگاه دولت، «حزب- دولت» و بوروکراسی نیست. سیاست رهایی‌خواه، ایجاد هر چه بیشتر شرایط و زمینه‌های کاهش نقش دولت جدا و حاکم بر مردم و گذار به احتضار آن چون دستگاه سلطه‌گر است. خودمختاری و خودگردانی مردمان در اداره‌ی امور خود در برابری و آزادی است. معنای دموکراسی (و سوسیالیسم) از نگاه رهايش، در بنیاد خود، همانا مبارزه برای خودمدیریت جمعی و مشارکتی است. آن‌جا که مردمان خود بنیاد می‌نهند، خود تأسیس می‌کنند و خود تشکیل می‌دهند. آن‌جا که «مشارکت آزاد» انسان‌ها فرا می‌رود یعنی اجتماعی از افراد شکل می‌گیرد که در آن تکامل آزادانه هر فرد شرط تکامل آزادانه همگان است (۶).

۳- مبارزه‌ی اپوزیسیونی و جنبشی

چپ‌رهایی خواه خواهان تصرف قدرت برای اعمال حاکمیت و سلطه بر جامعه و مردم نیست. این چپ، در شرایط تاریخی کنونی، در خارج از سیستم چون نیرویی معترض و مخالف عمل می‌کند. چپ‌رهایی‌خواه امروزه باید بر فاصله گرفتن از قدرت و دولت تاکید ورزد. تعریف کلاسیک از «سیاست» همواره این بوده است که امر دستگاه دولتی و تصرف آن جوهر سیاست را تشکیل می‌دهد. از این دید، «سیاست» یعنی دولت‌گرایی (۷) و قدرت طلبی. چنین درکی از «سیاست»، در تاریخ اندیشه و فلسفه سیاسی، از افلاطون تا کنون با گذر از خوانش‌لنینی مارکس و چه بسا حتی روحی از مارکس (مارکسیسم مبتدل) که مورد تأیید ما نیست، همواره غالب بوده و می‌باشد. چنین تبیینی از «سیاست»، برداشتی غلط و انحرافی از معنای بنیادین «پولیتیک» است که در معنا و مفهوم اصیل یونانی اش - پولیتیا (۸) - امر «شهر-داری» (اداره پولیس) توسط خود مردم (دموس) است و نه به وسیله دستگاهی برین، مافوق یا استعلایی. یکی از چالش‌های اصلی امروزی در برابر ما این است که تعریف و تبیین دیگری از «سیاست» ارایه دهیم و آن را در عمل روزمره به کار بریم. به یکی از بنیادهایی باز گردیم که چپ سنتی آن را زیر پا نهاده است. این که «سیاست»، دولت‌مداری، قدرت طلبی و امر احزاب حکومتی و قدرت طلب نیست. حکومت کردن نیست. بلکه مداخله و مشارکت مستقیم و بی‌واسطه‌ی مردمان در امور شهر و کشور است. همانی است که «نه حکومت کردن و نه تحت حاکمیت قرار گرفتن» (۹) نامند. «جمهوری» (امر عموم) و «دموکراسی» (توان مندی مردم) را ما در اصل و اساس به این معنا می‌فهمیم، تبیین می‌کنیم و تلاش می‌نماییم به کار اندازیم.

چپ‌رهایی خواه در عین حال جنبشی گراست (۱۰). به این معنا که بر نقش اصلی و تعیین‌کننده‌ی جنبش‌های اجتماعی در مبارزه برای تغییرات اجتماعی، بر قابلیت‌ها و توانایی‌های فاعل اجتماعی و جمعی در جنبش‌ها و مبارزات اجتماعی باور دارد.

چپ‌های رهایی‌خواه، امروزه در جهان و از جمله در ایران باید دست به کار تدارک نظری، عملی و سازماندهی زنند. مقدمات، زمینه‌ها و شرایط برآمدن سیاستی دیگر و چپی دیگر در گسست از سیاست سنتی و چپ سنتی را آماده و فراهم سازند. در بستر جنبش‌های اجتماعی و انقلابی دگرسازانه و رخ دادهایی که ناممکن را ممکن می‌سازند، مسیرهایی بنیادین و انقلابی برای خروج از سیستم ترسیم نمایند. در این راه بغرنج و نامسلم اما قابل شرط بندی، باید تلاش و مبارزه کنند و متحد شوند.

(۱) فراخوان برای مشارکت در روند شکل دهی تشکل بزرگ چپ به امضای شورای موقت سوسیالیست های چپ، سازمان اتحاد فدائیان خلق و سازمان فدائیان خلق (اکثریت) و جمعی از کنشگران چپ در آبان ۱۳۲۹۱ - نوامبر ۲۰۱۲ منتشر می شود. رجوع کنید به تارنمای وحدت چپ.

(۲) Aufhebung

(۳) منشور موسوم به «منشور شش امضا». رجوع کنید به تارنمای وحدت چپ.

(۴) Emancipation

(۵) کارل مارکس، نقد برنامه گوتا

(۶) مانیفست کمونیست

(۷) Etatism

(۸) Politeia

(۹) از هانا آرنت.

(۱۰) Mouvementiste

در این نوشتار، «دولت» هر جا به مفهوم Etat یا State است.

مرغ عزا و عروسی ای، به نام ملت فلکزده ی ایران

نگاهی به مقاله «ایرانیان؛ نژادپرست، ناسیونالیست، بیگانه‌ستیز
یا هیچ‌کدام؟»

احمد افرادی

دو مأمور پلیس - مستقر در فرودگاه جده ، به بهانه مشکوک شدن به دو نوجوان ایرانی، آنان را از سائیرین جدا می کنند و در بخش دیگری از فرودگاه ، مورد تعرض جنسی قرار می‌دهند.

شناخت کار در حدی است که نفرت دوست و دشمن را ، در جهان بر می انگیزد . اما ، برخی از عناصر اپوزیسیون ، به جای آنکه مجامع

حقوق بشری را (بابت - رذالت - کارگزارن آل سعود) به چالش بکشند، واکنش - گذرای افکار عمومی (در اعتراض به این بربریت آشکار) را ، به « مقوله ی نژادپرستی » ربط می‌دهند!

سامانه اینترنتی « دویچه وله » (در ربط با آنچه که تبعات این حادثه می‌نامد) با آقایان سعید A و مهرداد B گفت و گو می کند و حاصل این گفت و گو را (در هیئت یک گزارش) تحت عنوان «ایرانیان؛ نژادپرست، ناسیونالیست، بیگانه‌ستیز یا هیچ‌کدام؟» در فضای عمومی نشر می‌دهد. ۱

گزارشگر دویچه وله (به منظور روشن کردن جوانب - سئوالی که با دو مهمان خود در میان می گذارد) در سطور آغازین گزارش، از واکنش افکار عمومی (در ربط با حادثه ی فرودگاه جده) و برخی جنبه‌های دیگر موضوع مورد بحث می گوید؛ بی‌آنکه به منبع اطلاعاتی خود اشاره‌ای کرده باشد. ۲

ادعاهای گزارشگر دویچه وله ، در مورد تبعات ناشی از رویداد فرودگاه جده (که ظاهراً ، باید جزو مسموعات گزارشگر باشد ، تا خبری موثق!) از این قرار است :

ادعای نخست دویچه وله : « در برخی از تجمعات شهرها نیز شعار "مرگ بر اعراب" شنیده می‌شد. ». (دویچه وله ، نمی‌گوید ، در کدام شهرها ؟)

حاصل جست‌و‌جو (در فضای مجازی) تنها یک ویدئو کلیپ (با زیر نویس : «شعار مرگ بر عرب در شهر کرج») بود. اما (بر خلاف نوشته ی زیر لینک) در این ویدئو کلیپ ، از شعار « مرگ بر عرب» خبری نیست. بلکه تعداد معدودی جوان هیجانزده، شعار : « واویلا، واویلا، عرب گمشو بیرون» سر می دادند . (که یقیناً مورد تأیید نگارنده نیست.) ۳

ادعای دوم دویچه وله : « سیل نوشته‌های خشم‌آلود کاربران شبکه‌های اجتماعی پس از واقعه فرودگاه جده (آزار جنسی دو نوجوان ایرانی) در بیشتر موارد نه متوجه آن دو پلیس خاطی بلکه متوجه کل اعراب بود. »

دویچه وله ، در این مورد ، منبعی در اختیار خواننده قرار نمی‌دهد. جست‌وجوی نگارنده (در فضای مجازی) برای یافتن اطلاعاتی در این مورد ، به جایی نرسید.

ادعای سوم دویچه وله : در متن گزارشگر دویچه وله، لینکی ، با عنوان « ممنوع شدن حضور افغانها در دو استان ایران» درج شده است.

۴

در بخشی از گزارش مربوط به این لینک می‌خوانیم : « محمد تهوری، معاون وزیر کشور و مدیر کل امور اتباع خارجی این وزارتخانه، می‌گوید در پی درخواست مدیران دو استان مازندران و هرمزگان حضور شهروندان افغان در این دو استان ممنوع شده است». این خبر در تاریخ ۱۴۰۷.۲۰.۱۲ در دویچه وله درج شده است.

من از اجرا یا عدم اجرای این طرح ، در استان هرمزگان اطلاعی ندارم . اما، پس از تماس با دوستی (که ساکن مازندران است) مطلع شدم که :

گرچه مدت‌ها پیش ، زمزمه ی چنین تصمیمی از سوی مسئولان استان مازندران، به گوش می‌رسید، اما این تصمیم هرگز عملی نشد. طرف گفت و گوی من می‌گفت ، اخیراً ، مسابقه ی فوتبالی در استادیوم آزادی شهر ساری (بین تیم ملی امید ایران و تیم امید افغانستان) بر گزار شد که حدود هشتاد هزار افغانی (به عنوان تماشاچی) در آن حضور داشتند. ۵

وقتی ادعای تحقیر و توهین به افغانی ها را با دوستم در میان گذاشتم ، سخت حیرت کرد . می‌گفت، وضعیت در اینجا به گونه‌ای شده است که ، برخی حرفه ها و کسب و کار، در انحصار افغانی ها است و کسی از این بابت دغدغه ای ندارد. به علاوه، ازدواج افغان ها، با زنان و دختران مازندرانی، پدیده‌ای کاملاً متعارف و جا افتاده است.

ادعای چهارم دویچه وله : « در شهرهای مختلف تابلوهایی در اماکن عمومی نصب شده بود که با جمله "ورود افغانی ممنوع" این "غریب‌گز" بودن را فریاد می‌زد.» ۶.

گزارشگر دویچه وله نمی‌گوید ، این اطلاعات مربوط به کدام شهرها است . از کم و کیف قضایا هم هیچ نمی‌گوید . کمی جست‌وجو در اینترنت نشان می‌دهد، این تصمیم ها (در چند شهر) از سوی مسئولان دولتی گرفته شده است، که از قضا ، مورد اعتراض مردم واقع شده است. یکی از این خبرها را (به نقل از دویچه وله) در اینجا می‌آورم :

«خبرگزاری محلی ایما که خود را "تربون جهانی کلانشهر اصفهان" معرفی می‌کند روز جمعه ۱۱ فروردین ۱۳۹۱ از قول مسئول کمیته

انتظامی ستاد تسهیلات سفر اصفهان، احمدرضا شفیعی نوشت «به منظور رفاه شهروندان نیروهای این کمیته با همکاری پلیس امنیت و اداره اماکن در روز ۱۳ فروردین از ورود افغانه به پارک کوهستانی صفا جلوگیری می‌کنند.» انتشار این خبر با اعتراض‌های شدیدی روبرو شد که دامنه‌ی آن در روزهای اخیر و در دنیای مجازی مدام گسترده‌تر می‌شود . «۶

گزارشگر دویچه وله، پس از درج داده‌های مذکور (که نه منبع خبر مشخص است و نه کم و کیف قضایا معلوم) این پرسش را با مهمانانش در میان می‌گذارد:

« آیا این‌ها تنها رفتارهایی خارج‌ستیزانه یا بیگانه‌گریز هستند؟ یا می‌توان آن‌ها را مصداق نژادپرستی دانست؟ آیا ایرانیان، ملتی نژادپرستند؟»

پاسخ آقای سعید A (به این پرسش) منفی است. ایشان، گرچه در مورد صحت و سقم اطلاعات گزارشگر دویچه وله چون و چرا نمی‌کند و (تلویحاً) بر آن ادعاها صحه می‌گذارد، معذالک، اتهام «نژادپرستی ایرانیان» را رد می‌کند:

« با دقت و وسواس علمی نمی‌توان این واکنشها را نژادپرستانه دانست، به عنوان مثال رفتارهای ایرانیان در واکنش به واقعه فرودگاه جده به نظر من می‌تواند مصداق عرب‌ستیزی یا تنفر از اعراب باشد، اما مصداق نژادپرستی نیست.»
و سپس می‌افزاید: « [نژاد پرستی، واژه ی] بسیار سنگینی است که باید با احتیاط به کار برده شود. »

آقای سعید A، در مورد برخورد با افغانها معتقد است: « اصطلاح نژادپرستی را نمی‌توان اطلاق کرد چرا که اصولاً نژاد افغانها با ایرانیها متفاوت نیست و این رفتارها بیشتر مصداق خارج‌ستیزی یا افغان‌ستیزی هستند.»

گزارشگر دویچه وله در مورد نظر مهمان دومش (آقای مهرداد B) می‌گوید:

« آقای مهرداد B، رفتار ایرانیان به خصوص با افغانها را مصداق نژادپرستی می‌داند، چرا که اصولاً معتقد است بیگانه‌ستیزی یکی از اشکال نوین نژاد پرستی است.»

درواقع، آقای مهرداد B (به صراحت) به ملت ایران، انگ

نژادپرستی میزند.

او بر این باور است که : « امروز در کل جهان غرب هم شاهد این هستیم که نژادپرستی نوین بیشتر یا بر تفاوت‌های فرهنگی تاکید میکند یا بر بیگانه ستیزی. یعنی اینها بخشی از گفتمان جدید نژادپرستیست. به این معنی رفتار با مهاجرین یکی از معیارهای میزان تمایلات نژادپرستی در یک کشور است.»

موردی که آقای مهرداد B ، تحت عنوان «نژاد پرستی فرهنگی» مطرح میکند و «نوین» اش می‌نامد، اولاً - بیش از یک قرن سابقه دارد و ثانیاً - ربطی به افغان‌ها ندارد. ما ایرانیان ، با افغان‌ها (بیش از ۲۵۰۰ سال) فرهنگ مشترک داریم. توضیح بیشتری بدهم:

مقوله ی « نژادپرستی فرهنگی » ، در پیوند با تفکر « اروپا محوری» (و آنچه که به « فرهنگ اروپایی» موسوم است) معنی می‌یابد.

نگاه برخی از متفکرین عصر روشنگری، به مقوله ی « فرهنگ» ، قوم مدارانه و نژادپرستانه بود. به عنوان نمونه ، فلسفه ی تاریخ هگل، فلسفه ای « اروپا محور» است. هگل بر این یقین است که « بسط آزادی روح در میان اقوام و ملل دیگر ، هرگز به پای اقوام اروپای شمالی نخواهد رسید». به باور او، شرایط طبیعی و جغرافیایی، در همه جای زمین،زمینه و امکانی یکسان، برای ظهور فرهنگ انسانی فراهم نیاورده است . نگاه هگل (آنجا که می‌گوید، «فلسفه ، در روح و جان ژرمنی امکان شکوفایی می‌یابد») بی «اما» و «چرا» ، نژادپرستانه است.

به علاوه، آقای مهرداد B ، اگر عنایتی هم به اصطلاح « جغرافیای فرهنگی» می‌انداخت ، گمان نمی‌کنم دست به چنین خبط و خطایی می‌زد . یکی از ویژگی‌های باشندگان کشور های ایران، افغانستان، تاجیکستان، جمهوری آذربایجان، ترکمنستان، ازبکستان و ... فرهنگ مشترک است و (محض یادآوری) یکی از نمونه‌های بارز این فرهنگ مشترک، برگزاری جشن نوروز است. بنا بر این ، آقای مهرداد B، از کدام تفاوت فرهنگی بین ایرانی‌ها و افغانی‌ها سخن می‌گوید؟

ایشان می‌افزاید «وقتی به کسی در فرودگاه جده تعرض میشود و بعد مردم شعار "مرگ بر عرب" سر میدهند، یعنی تعمیم رفتارهای نادرست آن دیگری به کل مردم یک کشور و خود این جلوه دیگر و نشانه‌های از نژادپرستیست.»

آقای مهرداد B (که انگ نژادپرستی به ایرانیان میزند) حتی از طرح واقعه و بیان رذالتِ دو مأمور پلیس فرودگاه جده نیز اکراه دارد. انگار ، نگران آن است که مبادا به تریچ قبای اعراب بر بخورد و از این رهگذر ، تهمت عرب ستیزی به ایشان بزنند! از این رو، تنها ، اشاره ی گنگ و گذرا به جریان می‌کند ، تا متعاقبش بنویسید : « بعد مردم شعار "مرگ بر عرب" سر میدهند!»!

می‌پرسم: چه کسی و در کجا « شعار مرگ بر عرب » سر داد؟ این ادعای آقای مهرداد B ، از شنیده های ایشان است یا مدرکی هم در اثباتش دارد؟ و اگر مدرکی دارد ، چرا ارائه نمی‌کند؟

گیریم (به فرض محال) در یکی - دو جا ، کسانی مرگ بر عرب گفته باشند (که اگر گفته باشند، کار بسیار ناپسند و نکوهیده ای کردند). اما ، این ها چه ربطی به هفتاد ملیون ایرانی دارد ، که آقای مهرداد B ، نژاد پرست شان می‌خواند. از این گذشته، گر چه از آغاز انقلاب اسلامی تا کنون، در نماز جمعه ها و راهپیمایی ها و ... بی‌وقفه ، مرگ بر آمریکا و مرگ بر شوروی و مرگ بر اسرائیل گفته شد، اما هیچگاه ، این « مرگ بر ...» گفتن ها ، به نژادپرستی تعبیر نشده است! آیا، نژاد پرست خواندن ایرانی‌ها (از بابت شعار مرگ بر عرب که هنوز مصداقی در تأییدشان در دست نیست) نوعی ژست روشنفکرانه، برای خوشایند مجامع حقوق بشری و ... نیست؟!

گزارشگر دویچه وله می‌نویسد:

«از دید آقای مهرداد B ، برخورد برخی از ایرانیان با گروه‌های قومی داخل ایران نیز خود شاهدهی بر وجود همین ناسیونالیسم افراطی است. به اعتقاد او ناسیونالیسم افراطی ایرانی با نوعی تبعیض قومی در جامعه ایران همراه است که با شعار "یک ملت، یک فرهنگ" جامعه چند فرهنگی ایران را به رسمیت نمی‌شناسد. این جامعه‌شناس تاکید می‌کند که به رسمیت نشناختن حقوق اقلیتهای قومی بخشی از گفتمان نژادپرستی نوین است. »

من از این همه نسنجیده سخن گفتن، سخت در حیرتم!

۱- این « برخی از ایرانیان » چه کسانی هستند و آن رفتاری که (به گمان آقای مهرداد B) ناظر بر « ناسیونالیسم افراطی» است، چگونه است؟

۲- ایران ، گرچه کشوری چند زبانی است، اما جامعه‌ای چند فرهنگی نیست. در واقع، یکی از ویژگی‌های همه ی اقوام داخل ایران، تاریخ و

فرهنگ مشترک است. آیا فهم این واقعیت بدیهی، اینقدر سخت است؟

۳ - « چه کسی » ، حقوق اقلیت ها را به رسمیت نمی‌شناسد؟

آنچه که در ایران، بر همه ی ایرانیان ، بالسویه اعمال می شود، ناشی از سیاست رژیم است ، نه « حاکمیت » ، قومی (کدام قوم؟) بر اقوام دیگر .

در همین اروپای مثلاً متمدن! تحقیر خارجی ها و اعمال انواع تبعض و توهین به آن ها ، آشکارا و به گونه‌ای مستمر، دیده می‌شود. حذف و اخراج کارگران خارجی، در اولویت های سیاست‌های انتخاباتی احزاب راست اروپایی است. از سال های ۹۰ میلادی شاهدیم ، که اعضای برخی جریانات راست افراطی اروپا ، مسکن خارجی ها را (همراه با ساکنانش) به آتش می‌کشند. اما ، « مهرداد B » ها ، هیچگاه جرئت نکرده اند، یا به صرافت نیفتاده اند ، اروپاییان را نژادپرست بخوانند. زیرا میدانند که در این کشورها ، افکار عمومی همواره حاضر و ناظر است و مرجعی به نام « مدعی العموم » وجود دارد ، که بابت توهین به ملت ، به دادگاه شان می‌کشد.

اما ، وقتی نوبت به مردم فلکزده ی ایران می‌رسد، پروایی ندارند که از گاه ، کوهی بسازند و برخی برخوردهای اجتناب‌ناپذیر و در عین حال گذرا را، به پدیده ی نژادپرستی ربط بدهند و ایرانیان را نژادپرست بخوانند.

من مدعی نیستم که در ایران، در همه حال با افغان ها به انصاف و مروت رفتار می‌شود. همانگونه که ایرانی ها، با خودشان نیز (در همه حال) با مدارا رفتار نمی‌کنند.

من منکر رفتار بعضاً غیر منصفانه ی برخی از مردم و به‌خصوص پیمانکاران بخش ساختمانی ، با افغان ها نیستم و از این بابت (به سهم خود) سخت احساس عذاب وجدان می‌کنم. من وقتی بی سرو سامانی و آوارگی و استیصال این مردم مصیبت زده را پیش رو مجسم می‌کنم، دلم به درد می‌آید . اما، باید انصاف داد که ملت ایران ، با همه مشکلاتی که خود دارد، به سه ملیون افغانی پناه داده است.

وقتی مردم یک کشور، در بسیاری موارد، حرمت یکدیگر را نگه نمی‌دارند و با هم به انصاف و مروت رفتار نمی‌کنند ، انتظار اینکه ، با همه ی سه ملیون افغانی ساکن ایران، در همه حال منصفانه رفتار کنند، زیاده خواهی است. درست همانگونه که نژاد پرست خواندن

ایرانی ها (در خوشبینانه ترین تعبیر) نشانه ی کج اندیشی است.

۱- <http://www.dw.de/>

۲- از گزارشگر دویچه وله باید سپاسگزار بود که (به عکس آنچه که در سایت B.B.C معمول است) در عنوان گزارش، حکم به نژادپرستی ایرانیان صادر نکرد ، بلکه احتمالات دیگر را هم در نظر گرفت.

۳- [/https://www.youtube.com](https://www.youtube.com)

۴- <http://www.dw.de/>

۵-

<http://news.akairan.com/havades-.../.../a۷۵۳۲۵۲۴۲۵۰۲۹۲۳۵۱۰۲.html>

۶- [/http://www.dw.de](http://www.dw.de)

برگرفته از تارنمای □□ □□□